مطالعات تاریخ اسلام
سال دهم/ شمارهٔ ۳۷/ تابستان ۱۳۹۷

عشق متصوفانه در آثار داراشکوه: الگویی کهن برای دنیای نوین

عطاءالله حسنی[۱]

چکیده: عشق گمشدهٔ دنیای پُرتخاصم امروز است. اکنون، اصنافی از بشر گرفتار عصبیت در معنای منفی آن ـ قوم‌مدارانه ـ و نفس سرکش خود شده‌اند. اینان با سلطه‌گری و زیاده‌خواهی زمینهٔ نابودی محیط زیست و زوال روح انسانی و به‌هدر دادن زحماتِ دانشمندان در کاستن از آلامِ بشری را فراهم می‌آورند. البته این پدیدهٔ تازه‌ای نیست. در گذشتهٔ تاریخی نیز کسانی دست به چنین اقدامات مخرّبی می‌زدند. در برابر اینان کسانی هم هستند و در گذشتهٔ تاریخی نیز بوده‌اند که به سلامت و سعادت بشر می‌اندیشند. تعصب و خودمداری نیروی محرکهٔ گروه نخست و عشق و ایثار، انگیزهٔ گروه دیگر در حیات اجتماعی‌شان است. به نظر می‌رسد راه حل این مسئله را باید در غلبهٔ تفکر انسان‌گرایانه و طبیعت‌دوستانه جستجو کرد. متصوفان و عارفان از دیرباز برای پرورش روح انسانی در خود و مریدانشان، به پاک نفسی روی آورده و با سرکوب نفس امّاره به مبارزه با جهل، خشم، بُغض، قهر، کبر، کینه، حسد، بخل، کفر و نفاق می‌پرداخته‌اند. آنان عشق به انسان و طبیعت را جایگزین آن ذمائم می‌کردند و خود و پیروانشان را آمادهٔ پذیرش عشق الهی می‌نمودند. انسان امروزی برای شکستن مرزهای عصبیت و نفس‌پرستی و اشاعهٔ انسان‌دوستی، نیازمند چنین نقش‌هایی است؛ الگوهایی که بعضاً جان بر سر اهداف انسانی خود نهاده‌اند. داراشکوه ـ شاهزادهٔ تیموری هند ـ از جملهٔ کوشندگان این راه بود.

واژه‌های کلیدی: صوفیان، عارفان، عشق متصوفانه، داراشکوه، ایران، هند، الگوی کهن، دنیای نوین

---

۱ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی a-hassani@sbu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۰۷ تاریخ تأیید: ۹۷/۰۲/۰۸

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

Mystical Affection in Dara Shikoh's Works: An Old Pattern for the New World

Ataollah Hassani[1]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

Abstract: Love is the missing phenomenon in today's world, which is full of conflicts. Nowadays, some groups around the world are caught in their ideological and ethnic *asabiyyah* [with its negative - ethnocentric bias - meaning], and rebellious selfishness. They, with a sense of domination and greed, prepare ground for destruction of natural environment, deterioration of humane soul, and squandering the efforts of scientists in reducing human suffering. Of course, this is not a new phenomenon. In the past, there were many people doing such malicious actions. Unlike them, there were, and are now, those who thought about health and happiness of human being. Bigotry and ethnocentrism acted as the pushing force for the first group. But, motivations of the other group were love and sacrifice. It seems that, the prevailing of humanist and nature-loving thought to be a solution to this problem. Sufis and mystics, far back, for nurturing the human sense in themselves and their disciples, made themselves to purify their sensuality by combating ignorance, anger, hatred, wrath, pride, enmity, envy, jealousy, infidelity, and hypocrisy. They replaced those sins by loving human beings and nature and through this prepared themselves to accept God's love. Modern man, in order to break the boundaries of *asabiyyah* and selfishness and dissemination of humanitarian senses is in need of such roles; models who, sometimes, sacrificed their lives for their cause. Dara Shikoh – the Timurid prince of India- was among these activists.

Keywords: Sufis, Mystics, mystical affection, Dara Shikoh, Iran, India, old pattern, new world

1 Associate Professor, History Department, Shahid Beheshti University, G. C. a-hassani@sbu.ac.ir

مقدمه

عشق گمشدهٔ دنیای پُرتخاصم امروز است. اکنون، اصنافی از بشر گرفتار عصبیت و نفس سرکش خود شده‌اند. اینان با سلطه‌گری و زیاده خواهی، زمینهٔ نابودی محیط زیست و زوال روح انسانی و به‌هدر دادنِ زحماتِ دانشمندان در کاستن از آلامِ بشری را فراهم می‌آورند. البته این پدیدهٔ تازه‌ای نیست. در گذشتهٔ تاریخی نیز کسانی دست به چنین اقدامات مخرّبی می‌زدند. در برابر اینان کسانی هم هستند و در گذشتهٔ تاریخی نیز بوده‌اند که به سلامت و سعادت بشر می‌اندیشند. تعصب و خودمداری نیروی محرکهٔ گروه نخست و عشق و ایثار، انگیزهٔ گروه دیگر در حیات اجتماعی‌شان است.

تلاش محمد داراشکوه[۱] برای ورود به جمع متصوفان و عارفان او را در زمرهٔ باورمندان گفتمانی قرار داد که عشق و ایثار را برای حیات فکری و اجتماعی خود سرمشق گرفته‌اند. سالکان این طریق از دیرباز برای پرورش روح انسانی در خود و مریدانشان، به پاک‌نفسی روی آورده و با سرکوب نفس امّاره به مبارزه با جهل، خشم، بُغض، قهر، کبر، کینه، حسد، بخل، کفر و نفاق می‌پرداخته‌اند. آنان عشق به انسان و طبیعت را جایگزین آن ذمائم می‌کردند و خود و پیروانشان را آمادهٔ پذیرش عشق الهی می‌نمودند.

اکنون که برخی آدمیان، مغرور به ابزار قهریه، روح انسانی را مکدّر ساخته و مظاهر تمدنی را به خطر انداخته‌اند، از جنبهٔ انسانی، سودمندی راه کسانی همچون حلاج، عین‌القضات همدانی، مولوی و داراشکوه ـ محقق سخت‌کوش دنیای تصوف و عرفان ـ که به عشق الهی و وحدت اجتماعی متوسل می‌شدند تا به افزایش حس نوع‌دوستی و سازگاری اجتماعی یاری رسانند، آشکار می‌شود.

با این فرض که عشق گمشدهٔ بشر امروزی است، برای حل مسئلهٔ گمشدگی انسان کنونی، چاره‌ای جز بازگشت به آموزه‌های بشردوستانهٔ گذشتگان و بازتولید مناسب آن و مهار تعصب‌گرایی و خودمداری نیست. چه، آزموده را آزمودن خطاست. انسان امروزی برای

---

۱ داراشکوه متولد ۲۹ صفر ۱۰۲۴ق. و کشتهٔ ۲۲ ذیحجهٔ ۱۰۶۹ق. برابر با ۲۰ مارس ۱۶۱۵ و ۳۰ آگوست ۱۶۵۹م. است. در یادداشت‌های جهانگیر ـ پدربزرگ داراشکوه ـ در ذیل حوادث سال ۱۰۲۴ق. دربارهٔ تولد او چنین آمده است: «تولد داراشکوه: دو پهر از شب گذشته، مطابق شب دوشنبه بیست و نهم صفر به طالع قوس در خانهٔ بابا خرّم [شاه جهان بعدی]، از دختر آصف خان پسر تولد شد. او را داراشکوه نام نهادم. امید که قدم او درین دولت ابد پیوند و بر پدر اقبال مندش مبارک باشد.» نک: نورالدین محمد جهانگیرگورکانی (۱۳۵۹)، *جهانگیرنامه: توزک جهانگیری*، به کوشش محمد هاشم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۶۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

شکستن مرزهای عصبیت و نفس‌پرستی و اشاعهٔ انسان‌دوستی نیازمند الگوهایی است. الگوهایی که بعضاً جان بر سر اهداف انسانی خود نهاده‌اند. داراشکوه از جملهٔ کوشندگان و جان‌باختگان این راه بود.

این تحقیق، با روش تاریخی و رویکردی توصیفی و تحلیلی به موضوع «محبت» و «عشق» به مثابه رکن اساسی آموزه‌های تصوف و عرفان می‌نگرد و درصدد است طرح این پدیده را در آثار داراشکوه که منعکس‌کنندهٔ نظر متصوفه و عرفای ایرانی و هندی بوده است، مورد کنکاش قرار دهد. ابتنای کار بر ادبیات تحقیق و منابع عصر به‌ویژه آثار خود داراشکوه، خواهد بود.

ادبیات تحقیق

دربارهٔ داراشکوه تحقیقات متعددی انجام شده است. کسانی که به ترجمه و تصحیح آثار او پرداخته‌اند، معمولاً مقدمهٔ خود را به شرح زندگانی و معرفی آثار او اختصاص داده‌اند. در زبان فارسی دکتر تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی و سیدمخدوم رهین که به ترتیب *اوپانیشاد* و *رسالهٔ حق‌نما* و *مجمع البحرین* و *اُپَنِکهَت مُندَک* و *حسنات العارفین* او را تصحیح کرده‌اند، به زندگی، افکار و آثار داراشکوه پرداخته‌اند. همین کار را مترجمان و مصححان آثار او به دیگر زبان‌ها انجام داده‌اند. محققانی هم که دربارهٔ زندگی داراشکوه کتاب تألیف کرده‌اند، با نگاه جامع‌تری جزئیات زندگی او را نوشته‌اند. کسانی هم مقالاتی پدید آورده‌اند که به اندیشهٔ متصوفانه و عرفانی داراشکوه اختصاص دارد. نویسنده ضمن گرامی داشتن تلاش همهٔ اینان، به ضرورت زمانه، به وجه دیگری از حیات علمی و اندیشهٔ داراشکوه می‌پردازد و علاوه بر اشاره‌ای به روش تحقیق داراشکوه، جایگاه «عشق متصوفانه» را در آثار او بررسی می‌کند که می‌تواند به مثابه الگویی برای زندگی اجتماعی روزگار ما قرار بگیرد که دنیاپرستی و عصبیت و خودمحوری از نشانه‌های بارز آن گشته است.

داراشکوه و رویکرد روشی او

داراشکوه پژوهشگر تیزبینِ تصوف و عرفان اسلامی و هندی بود. قانونگو او را «... شخصیت محوری جنبش بزرگ مذهبی و ادبی‌ای [می‌داند]... که با هدف انطباق دادن اسلام با سنت‌های معنوی هند صورت پذیرفت».[1] او با روشی تطبیقی ـ انتقادی از متون اصلی و تاریخ

1 Kalika-Ranjan Qanungo (1935), *Dara Shukoh*, V. 1, Calcutta: M. C. Sarkar & Sons, Ld., p. X.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

شفاهی بهره می‌برد تا داده‌های خود را جمع‌آوری و تحلیل و تفسیر کند. به گفتهٔ خودش، در ترجمه و تحقیق رویکردی «بی‌غرضانه» داشت. این ادعا از وجهی مقرون به صحت است. آن هنگامی که او به تحقیق در درون گفتمان جامع عرفان اسلامی و عرفان هندی می‌پرداخت، نگاهی بی‌غرضانه داشت. اما زمانی که رو در روی مخالفان متشرع و زاهدمشرب قرار می‌گرفت، راستی‌آزمایی اندیشهٔ مخالف مورد نظرش نبود و با حکمی پیشینی دربارهٔ آنها قضاوت می‌کرد و گمان داشت که بیراهگی گفتمان زهدمحور، از دنیاخواهی و نفس‌گرایی و بهشت جویی متشرعان برمی‌خیزد.

مشرب عرفانی داراشکوه

داراشکوه در بررسی درون‌گفتمانی‌اش، مرز ایمان و کفر شریعت‌مآبانه را درمی‌نوردد و با همه سرسپردگی‌ای که به سلسلهٔ قادریه و دلباختگی‌ای که به پیرش میان‌میر و استادش ملاشاه دارد، عارفان دیگر طریقت‌ها و ادیان الهی و غیرالهی را نیز خودی می‌داند و بارها در اشعار و آثارش از پیران طریقت‌های غیر از قادریه و «عرفای هنود» با ستایش یاد می‌کند.[۱]

البته در این میان یک استثناء وجود دارد. او از شیوخ سلسلهٔ صفویه، از شیخ صفی‌الدین اردبیلی گرفته تا شاه اسماعیل که شکل‌گیری حکومت مغولان هند مدیون مساعدت‌های او بود، در هیچ یک از آثارش به‌ویژه *حسنات العارفین* که در آن به شرح حال چهارصد و یازده نفر از بزرگان شریعت و طریقت پرداخته، ذکر نامی نکرده است. بعید نیست کدورت سیاسی ناشی از درگیری بر سر قندهار بین صفویان و تیموریان هند او را از توجه به خاندان صوفی صفوی و ذکر نام بزرگان ایشان باز داشته باشد.[۲]

داراشکوه، برخلاف گفتمان عرفان‌محور که جسته و گریخته انتقاداتی بر برخی سالکان آن وارد می‌کرد،[۳] در برابر گفتمان مقاومت، ایستاری مخالف و تحکمی داشت. او آشکارا کسانی را که در برابر گفتمان فکری‌اش قرار داشتند، محکوم می‌نمود و هرچه به دوران

---

۱ محمد داراشکوه (۱۳۵۲)، *حسنات العارفین*، با تصحیحات و مقدمهٔ سیدمخدوم رهین، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات ویسمن.، صص ۴۹-۵۰، ۵۳ و بعد.

۲ خود داراشکوه نیز به عنوان فرمانده نظامی اعزامی به قندهار، مستقیماً درگیر این مسئله بوده است. نک: Kalika-Ranjan Qanungo, V. 1, pp. 69-90; Riazul Islam (1970), *Indo-Persian Relations,* Tehran: Iranian Culture Foundation, p. 114.

۳ داراشکوه با نقل سخن ابوبکر واسطی که گفته بود «صوفی باید که ابوالوقت باشد، نه ابن‌الوقت،» فرصت‌طلبی و تمایلات دنیاخواهانهٔ برخی صوفیان را محکوم می‌کند. نک: داراشکوه، *حسنات العارفین*، ص ۱۹.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

جامعیت فکری نزدیک‌تر می‌شد، نسبت به گفتمان مخالف تند و تیزتر برخورد می‌کرد. در جای جای آثار داراشکوه، نقد گزندهٔ او علیه مخالفان به چشم می‌خورد. خاستگاه چنین داوری را باید در عرفان‌باوری و راست‌پنداری طریق‌اش جست که بر عشق الهی و به تبع آن عشق مخلوقات الهی استوار بود. باوری که به «دیگری» همچون مانع می‌نگرد و حاضر نیست از آن عبور کند بلکه تلاش در تنبیه و تغییر او دارد.

مشرب عرفانی داراشکوه بر «توحید» و «صلح کل» استوار بود که اولی ناظر بر باور وحدت وجودی او و دومی ناظر بر عقیده به لزوم وجود تعادل و توازن در حیات اجتماعی مخلوقات الهی بود که مظهر او قلمداد می‌شوند. او مذهب را عامل تولید «تعصب،» و مانعی برای «صلح کل» می‌دانست و می‌گفت:

نَبوَد به جهان نکوتر از مشرب هیچ — باید که تو را بود جز او مطلب هیچ
توحید گزین و صلح کل پیش بگیر — بگذار تعصب که بود مذهب هیچ[۱]

زمینه‌های سیاسی ـ اجتماعی

شرایط اجتماعی و فکری هرکس، برای او دوستان و دشمنانی پدید می‌آورد. داراشکوه از سویی اهل قدرت و از سویی اهل طریقت بود. این نقش‌های معارض او را در معرض قضاوت‌های متفاوت قرار می‌داد. داراشکوه اهل مداهنه نبود. جز حضرت رسول(ص)[۲] و پیران طریقت که به دنیای شعر او گام نهاده و مورد تکریم‌اش قرار گرفته‌اند،[۳] نام کسی از اهل قدرت بر زبان قلم او جاری نشده است. چنانکه می‌گوید:

در مدح بشر نشد زبانم گویا — جانم چو نبود غیر حق را جویا[۴]

---

۱ محمد داراشکوه (۱۳۶۴)، *دیوان داراشکوه*، به کوشش محمدحسین حیدریان، تهران: نشر نوید، ص ۱۸۸.

۲ داراشکوه پیامبر را «خال» رخ خدا و «عکس رخ» او دانسته و با توسل به علم جُمّل، این پیوند را نشان داده است:

بر روی خدا بود یکی خال بزرگ — معلوم شود شوی چو در حال بزرگ
بالله که چنان است به تو می‌گویم — احمد ز احد بود به چل سال بزرگ

(همان، صص۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶).

۳ عبدالقادر گیلانی، بهاءالدین نقشبند، میان میر، و ملاشاه از جمله پیرانی هستند که داراشکوه از ایشان در اشعارش نام برده و به ستایش آنان پرداخته است. نک: داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، صص ۱۰۶-۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۴۶-۱۴۸. او هنگام مدح عبدالقادر گیلانی، خود را نه مرید، بلکه «سگ آستان» او می‌داند و می‌گوید: کی توانم گفت من خود را مرید / قادری باشد سگ این آستان. (همان، ص ۱۴۶).

۴ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۷۷.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

او تنها یک بار به «اکبرشاه» اشاره کرده که آن هم هنگام یادآوری زمانهٔ یکی از اهل طریقت است. وجود شعری در دیوان داراشکوه حاکی از آن است که از خویشاوندان خود رضایت خاطر نداشته است:

ندیدم از جهان از کس وفایی — وفا کردم بَدَل دیدم جفایی
شدم بیمار جز حق کس نپرسید — سوای حق ندارم آشنایی
مرا این اقربا مارند و عقرب[۱] — بود لطف تو زخمم را دوایی[۲]

رویدادهای مربوط به جنگ‌های جانشینی که منجر به قتل داراشکوه شد، نشان داد که برادران و کسانی از اهل قدرت که مدعی دوستی با او بودند، در ادعای خود استوار نبوده‌اند. موقعیت طریقتی او و شیوهٔ تفکر متساهلانه‌اش، نیز متشرعین و طریقت‌های معارض را نگران می‌ساخت. به‌ویژه آنکه مخالفان او، تجربهٔ جدّش اکبرشاه را در تأسیس آیین نو که معروف به «دین الهی» بود، در تجربهٔ اخیر تاریخی خود داشتند و می‌دانستند که پیامد «وحدت»گرایی داراشکوه در جامعه‌ای که اکثریت جمعیت آن را برهمنان تشکیل می‌دهند، به افزایش مشارکت هندوان در امور سیاسی و اجتماعی و کاهش قدرت و نفوذ اجتماعی ایشان خواهد انجامید.

داراشکوه با معیار سالمندی امروزی، جوانمرگ شد. او در چهل و سه سالگی به ولیعهدی برگزیده شد و برای مقام سلطنتی که بنابر خواستهٔ پدرش ـ شاه جهان ـ به ارث می‌برد، محسود برادرانش قرار گرفت و با عصیان ایشان مواجه گردید. درگیری‌های جانشینی که دو سال به درازا کشید، در حالی صورت می‌گرفت که هنوز شاه جهان پادشاه بود. سرانجام، پیروزی نصیب اورنگ زیب (۱۱۱۸–۱۰۲۷ق./ ۱۶۱۸–۱۷۰۷م.) شد. او که سه سال کوچک‌تر از داراشکوه بود، پدرش را زندانی کرد و برادرش داراشکوه را به قتل رساند. نکتهٔ جالب توجه در این‌جاست که محکومیت داراشکوه فقط ناشی از شکست در جنگ نبود که مَثَل سائرِ «الحقُ لِمَن غَلَب» توجیه‌گر آن باشد. بلکه، اورنگ زیب که رویکردی متشرعانه به امور داشت و مخالف سیاست عام شمول و متساهلانهٔ جدش اکبرشاه بود،[۳] با دست‌آویز قرار دادن فتوای علما مبنی بر ارتداد و کفر عقیدتی داراشکوه مرتکب این قتل گردید. انعکاس نظر متشرعان را در نوشته‌های داراشکوه می‌توان ملاحظه کرد. او در یکی از

۱ اشاره‌ای است به مثل سایر «الاقارِبُ کالعقارِب.» نک: *لغت نامهٔ دهخدا*، «اقارب».
۲ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۷۳.
3 Andre Wink (2009), *Akbar,* Oxford: Oneworld Publications, p. 108.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

رباعیاتش می‌گوید:

کافـر گفـتی تـو از پـی آزارم — ایـن حـرف تـو را راسـت همـی پنـدارم
پسـتی و بلنـدی همـه شـد همـوارم — مـن مـذهب هفتـاد و دو ملـت دارم[۱]

شکل‌گیری جبههٔ مخالف

در سال ۱۰۶۲ق. داراشکوه شروع به تألیف *حسنات العارفین* کرد و پس از سه سال (۱۰۶۵ق.) آن را به پایان برد. بنابر نوشتهٔ خودش، در این هنگام به مرحلـه‌ای از تفکـر صـوفیانه و مرتبـه‌ای از عرفان رسیده بود که جبهه‌ای از مخالفان در برابرش شکل گرفته و به طعن و تکفیر او می‌پردازد. او که در سن سی و هشت سالگی بوده و جز به «توحید صرف» نظر نداشـته و «از روی وجـد و ذوق، اکثر کلمات بلند حقایق و معارف» از او سرمی‌زده است، در برابر خود کسانی را می‌یابد که گفتمان متفاوتی را شکل می‌داده‌اند. از شدّت و حدّتی که داراشکوه در به کارگیری صفات توهین آمیز برای مخالفان نشان می‌دهد،[۲] می‌توان به میزان نفوذ آنان در فضـای آن روزگـار پـی بـرد. او ضمن تقبیح و تحقیر مخالفان، به نحوهٔ مقابلهٔ خود نیز اشاره کرده و می‌نویسد:

> پست فطرتان دون همت و زاهدان خشک بی‌حلاوت از کوتاه بینی در صدد طعن و تکفیر و انکار می‌شد[ند]... بنابر آن، به خاطر این فقیر رسـید کـه آنچـه از کبـراء موحدان و بزرگان عارفان ... سخنان بلند کـه آن را متشـابهات و شـطحیّات نامنـد، صادر شده ... با آنچه از عارفان این وقت، خود شنیده جمع نماید تا حجـت قـاطع و برهان ساطع بر دجاجلهٔ عیسی نفسان و فراعنهٔ موسی صفتان و ابـوجهلان محمـدی مشربان باشد... و آن را حسنات العارفین ... نام نهاد تا صـادقان سـلوک را حجـت و سند باشد و زبان طاعنان از سرزنش کوتاه گردد.[۳]

در سال ۱۰۶۷ق. نیز که داراشکوه ترجمهٔ *اوپانیشاد* را به سامان رساند، در مقدمـهٔ آن بـه وجود «جهلایی» اشاره کرد که خداشناسـان و موحـدان را تکفیـر مـی‌کننـد؛ حربـه‌ای کـه «ملایان» از دیرباز علیه سالکان راه حق به کار برده‌اند.[۴]

---

۱ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۲۰۹.

۲ ای قادری چه سود نصیحت به این خران / چون دل خراب داشته بیمار کرده‌اند (داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۰۴).

۳ داراشکوه، *حسنات العارفین*، صص ۲-۳.

۴ داراشکوه به دار کشیده شدن حلاج را بهانهٔ تازش به مخالفان قرار داده و گفته است:

ز ابلیس به بوالبشر چه انکار رسید — حق گفت حسین و بر دار رسید
از شومی و شرّ نفس ملایان است — با هر ولی و نبی که آزار رسید

نک: محمد داراشکوه (۱۳۶۴)، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۹۱.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

او هندوستان را با صفت «وحدت عیان» به قلم می‌آورد و ضمن موحد خواندن علمای ظاهری و باطنی قدیم هند، به علمای زمان خود می‌تازد و می‌نویسد: «... جهلای این وقت که خود را علما قرار داده‌اند و در پی قیل و قال و آزار و تکفیر خداشناسان و موحدان افتاده، جمیع سخنان توحید را که از فرقان حمید و احادیث صحیح نبوی صریح ظاهر است، رد می‌نمایند و راهزنان راه خدایند».[۱]

داراشکوه، علاوه بر زاهدان و ملایان که از نظر او اسیر نفس خویش و عمل شیطانی‌اند،[۲] و دارای انواع صفات ذمیمه همچون خودنمایی، نفاق، ریا، کفر درون و پرداختن به ریش و دستار هستند،[۳] از آنهایی که دچار «جهل»اند و «نادانان»ی کَه او را به «بی‌حوصله»گی محکوم می‌کنند، به‌عنوان مخالفان راه خود یاد می‌کند[۴] و با اینکه در شیوهٔ عرفانی او، بهشت مورد توجه نیست و بهشت‌خواهی را دون شأن عارف می‌داند،[۵] در تاختن به مخالفان، آن‌جا را به شرط عدم حضور ایشان، محل آرامش و آسایش قلمداد می‌کند:

بهشت آن‌جا که ملایی نباشد — ز ملا بحث و غوغایی نباشد
جهان خالی شود از شور ملا — ز فتواهاش پروایی نباشد[۶]

علاوه بر متشرعین، نفوذ جنبش سیاسی نقشبندیه را نیز در ایجاد فضای مناسب برای بازگشت به اسلام متشرعانه و بنیادگرا نباید نادیده گرفت. این جنبش، در جنگ‌های جانشینی تأثیرش را گذاشت و در نتیجه رویّه‌ای مخالف افکار داراشکوه مبتنی بر «اسلام

---

۱ محمد داراشکوه، *اوپانیشاد: سرّاکبر*، چ۲، به سعی و اهتمام تاراچند و محمد رضا نائینی (۱۳۵۶)، تهران: کتابخانهٔ طهوری، صص سه و چهار.

۲ داراشکوه در تقبیح مخالفان فکری خود اشعار بسیاری دارد. در نمونهٔ ذیل خطاب او به متشرعینی است که حبّ دنیا و نفس پرستی، آنان را، با وجود علم خوب، به عمل شیطانی واداشته است:

زاهدا با وجود چندین لاف — چون نکردی به نفس خویش مصاف
حبّ دنیا پُر است اندر دل — چند گویی میان خلق گزاف
علم خوب وعمل چوشیطان است — فعل با قول تو تمام خلاف
(داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۳۷)

۳ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، صص ۸۳، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵.

۴ همان، صص ۸۳، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۳- ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۵.

۵ گردید مرا بهشت، دوزخ — چون هست مرا بهشت اکبر
بگذر ز خیال ما تو زاهد — ما و تو نه‌ایم هر دو همسر
(همان، ص ۱۱۴).

۶ همان، صص ۱۰۴-۱۰۵.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

بنیادگرا» توسط اورنگ‌زیب پیش گرفته شد.[۱] درحالی‌که، همان طور که گذشت، داراشکوه در آثارش از بزرگان نقشبندیه نام برده و از ایشان به بزرگی یاد کرده است.

داراشکوه و دنیای طریقت و توحید

الحاد بهانهٔ قتل داراشکوه بود. طبعاً ارتداد و کفر، به‌فرض وجود، نقطهٔ پایانی یک فرایند و جریان «شدن» است. داراشکوه که در سال ۱۰۴۴ق./ ۱۶۳۴م. همراه اردوی شاهی به کشمیر می‌رفت، در دیداری که با پدرش شاه جهان، در میان راه از خانقاه میان‌میر در لاهور داشت، تحت تأثیر فضای خانقاهی و شخصیت میان‌میر قرار گرفت و بعد از آن شروع به مطالعه دربارهٔ تصوف کرد.[۲] او پنج سال بعد، از بیست و پنج سالگی با آگاهی و اختیار و در کنار مسئولیت‌های حکومتی و نظامی، به دست ملاشاه وارد طریقت قادریه گردید[۳] و در دههٔ پایانی عمر، ملول از «کتب اهل سلوک و طریقت،»[۴] به جمع‌آوری شطحیّات «کبراء موحدان

---

۱ اشتیاق حسین قُرِشی می‌نویسد که اورنگ زیب نتیجهٔ جنبش سیاسی‌ای بود که سید احمد سرهندی مشهور به مجدّد الفِ ثانی (وفات ۱۰۳۴ق./ ۱۶۲۴م.) رهبر نقشبندیه آغازگر آن بود و می‌خواست اسلام بنیادگرا را احیاء کند. زیرا در جنگ جانشینی کاملاً از نفوذ نقشبندیه بهره برد و زمانی که به تخت سلطنت جلوس کرد، نشان داد که خود نقطهٔ اوج سیاسی جنبش «مجدّدی» مزبور است. نک:

Ishtiaq Husain Qureshi (1972), *Ulema in Politics,* Karachi: Ma'aref Ltd., pp. 98, 104.

آن‌ماری شیمل معتقد است که اگرچه محققان جدید در میزان تأثیر سیداحمد سرهندی که مخالف اصلاحات دینی اکبرشاه بود، در امپراطوران مغول هند اغراق کرده‌اند، ولی حمایت جانشینان نقشبندی او از اورنگ زیب، بی‌گمان در سرنوشت داراشکوه مؤثر بوده است. نک:

Annemarie Schimmel (1975), *Mystical Dimensions of Islam* ,Chapel Hill: The University of North Carolina Press, pp.367-8.

«تواریخ هندو و سیکِ هندوستان، در قرن هفدهم، غالباً، توجهشان را معطوف به تعقیب و آزار رعایای غیرمسلمان توسط مغولان کرده‌اند.... اورنگ زیب در سال ۱۶۶۹م. دستور بستن مدرسه‌های هندوان و تخریب معبدهای ایشان را صادر کرد. او جزیه را که توسط اکبرشاه لغو شده بود، دوباره برای نامسلمانان برقرار کرد و اداره‌ای برای تفتیش اخلاقی، از نو راه‌اندازی نمود تا بنیادگرایی سنّی‌گرایانه را بر رعایای مسلمان خود تحمیل نماید.» نک:

W. Owen Cole and Piara Singh Sambhi (1972), *The Sikhs: Their Religious Beliefs and Practices,* London: Routledge & Kegan Paul, pp. 3, 34.

2 Tasadduq Husain (July-August 2002), "The Spiritual Journey of Dara Shikoh," *Social Scientist*, Vol. 30, Nos. 7-8, p. 56. http://www.jstor.org /stable/3518151. Quoting from: Kalika Ranjan Qanungo (1952), *Dara Shukoh*, I, second ed., Calcutta, pp. 72-73[In the first edition 1935, 98-104].

۳ «[فقیر که] در سنهٔ هزار و پنجاه هجری که به کشمیر جنت نظیر رفته بود، به جاذبهٔ عنایت الهی ... سعادت ارادت اکمل کاملان و زبدهٔ عارفان و استاد استادان، پیر پیران، پیشوای پیشوایان، موحّد حقایق آگاه، حضرت ملاشاه سلّمه الله تعالی دریافت....» نک: داراشکوه، *اوپانیشاد: سرّ اکبر*، صص سه و چهار.

۴ داراشکوه در ابتدای *حسنات العارفین* به این نکته اشاره کرده است: «... در این ایام که سال یک هزار و شصت و دوی هجری و سال سی و هشتم از ولادت این فقیر، خاطر بالکلیه از کتب اهل سلوک و طریقت ملول گردیده بود....» نک: داراشکوه (۱۳۵۲)، *حسنات العارفین*، ص ۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

و بزرگان عارفان» پرداخت و متعاقب آن به مطالعهٔ تطبیقی ادیان که از ابتدا توجه‌اش بدان معطوف شده بود، راغب‌تر شد. او در پی یافتن منبع مشترک تمام کتب آسمانی بود که از آن در قرآن کریم با نام «امّ الکتاب» یاد شده بود.[۱] داراشکوه تفسیر واقعی قرآن کریم را در چهار کتاب آیین هندو (رگ بید، ججربید، سام بید و اتهربن بید) یافت[۲] که تشنگی او را در رسیدن به «توحید» و «صلح کل» رفع می‌کرد.

آشنایی با ملاشاه در کشمیر، پیوستن او به طریقت قادریه و اختیار تخلص شعری «قادری» را سبب شد و آشنایی‌اش با پندتان و سنیاسیان، در ایام حکومت بنارس دست‌یابی او به اوپانیشاد را که «خلاصهٔ توحید» و «منتهای مطلب جمیع اولیاءالله» می‌نامید، ممکن نمود و او را به دنیای عرفان هند وارد کرد.[۳] پیمودن این دو مسیر، رقبای او را در حوزهٔ قدرت به این داوری رساند که او فاقد کفایت لازم برای مدیریت سیاسی است و متشرعین و در رأس آنها برادرش اورنگ زیب را نیز متقاعد کرد که او را اعتقادات کفرآمیز از راه برده است.

دنیای طریقت، دنیای سرسپردگی است. در این دنیا، پیر طریقت است که غایت‌آشنا است و می‌داند که مرید به کجا می‌رود و اوست که تعیین می‌کند راه چگونه باید پیموده شود. در دنیای طریقت، چون و چرا جایی ندارد. داراشکوه، از بیست و پنج سالگی تا حدود سی و هشت سالگی غرق تحقیق و تمرین در فضای طریقت بود. در این مدت به شناخت خود از طریقت عمق بخشید و تألیفاتی بر ادبیات طریقتی افزود. او شیفته و عاشق مشایخ طریقت و عارفان حقیقت بود و ایشان را «آئینهٔ حق‌نما»[۴] و پرتو افکن راه معنوی خود می‌دانست و می‌گفت:

هرجا که بود شیخی، دیوانهٔ او باشم هرجا که بود شمعی، پروانهٔ او باشم[۵]

شیفتگی او به اولیاءالله و پیران طریقت، متأثر از باور وحدت وجودی، به حدی بود که نخستین تألیف خود را به گزارش شرح احوال آنان پرداخت. چنانکه می‌نویسد:

---

1 Kalika-Ranjan Qanungo, V. 1, P. XI.

۲ داراشکوه (۱۳۵۶)، *اوپانیشاد: سرّ اکبر*، صص سه و چهار.

۳ همان، صص ۱۴۳-۱۴۴.

۴ ز اغیار خدا نگاهبان عارف آئینهٔ حق نماست جان عارف
از وصف فزون‌ترست بیان عارف بوسند ملائک آستان عارف (داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۲۰۶).

۵ محمدرضا جلالی نائینی (۱۳۵۶)، «حیات و آثار داراشکوه،» *اوپانیشاد: سرّ اکبر*، ترجمه محمد داراشکوه به سعی و اهتمام تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، تهران: کتابخانهٔ طهوری، ص ۲۰۷ به نقل از *سکینة الاولیاء*. داراشکوه عارفان را «آئینهٔ حق نما» می‌نامد.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

> چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی با این طایفهٔ علیّه بوده، روز و شب جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق [کذا] و معتقدان ایشان می‌دانست. از این جهت به تحریر شمّه از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول شد. زیرا، اگر کسی را وصل دوست میسّر نباشد، خاطر را به جست و جوی و گفتگوی او خوش می‌دارد... [چنان که پیامبر] صلعم فرمودند: مَن اَحَبَّ قوماً فَهُوَ مِنهُم، یعنی کسی که دوست می‌دارد جماعه پس او از آنهاست.[۱]

از پیران، میان‌میر (مرگ ۱۰۴۵ق.) و ملاشاه تأثیری اساسی در تفکر عرفانی و رویهٔ طریقتی داراشکوه داشتند. او که عادت به مدح کسی از اهل قدرت نداشت، این دو را به بزرگی می‌ستود:

چون خدا و صاحب من پیر هست — کعبهٔ من حضرت کشمیر هست
هر که شه را دید کعبه را نجست — در نگاه رویش این تأثیر هست
حضرت مُلاشه است آن پیر ما — کو مرید خاص میان میر هست
هر مسی را زر کند ارشاد او — طالبان را فقر او اکسیر هست
شاه را چون قادری محکم گرفت — هر که را دیدار حق تقدیر هست[۲]

شیخ شاه محمد یمینی بری (مرگ ۱۰۵۲ق.)،[۳] شیخ فرید (مرگ ۱۰۶۲ق.)، حضرت باری (مرگ ۱۰۶۲ق.)، شاه محمد دلربا و سلیمان مصری (ملاقات با داراشکوه ۱۰۶۴ق.)، از جمله افرادی هستند که یا در مقام استادی داراشکوه بوده‌اند و یا از دور و نزدیک با او تماس داشته و با «خوارق و کرامات»شان بر او تأثیر گذاشته‌اند.[۴]

داراشکوه اولیاء الله را «حجت روی زمین» و بعد از پیامبر برتر از همگان می‌دانست و آنان را مایهٔ قوام و دوام هستی قلمداد کرده و به ویژگی‌هایی می‌ستود که امن و امان جامعهٔ انسانی و رستگاری آدمی در گرو تخلق به آنهاست: نزدیک به خدا، بزرگ، محرم، کریم، عالی همّت، بی‌نیاز، فاضل، کامل، عالم، حلیم، خلیق، شجاع، سخی، با لطافت زبان، با حُسن

---

۱ محمد داراشکوه (۱۸۵۳)، *سفینة الاولیاء*، به اهتمام مستر بیل، اگره: مدرسه اگره، صص۲-۳.

۲ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، صص ۶۷-۶۸ و موارد مشابه دیگر در صفحه‌های ۷۱- ۷۲، ۷۸، ۸۷.

۳ داراشکوه با شیخ شاه محمد یمینی که مجاور کعبه بوده، مکاتبه داشته و در دیوان‌اش غزلی در مرثیهٔ او دارد با مطلعِ: چون نباشد آسمان با چشم تر / چون سفر فرمود شیخ بحر و بر. آقای حیدریان که دیوان داراشکوه را به چاپ رسانده، به خطا احتمال داده است که این غزل به مناسبت مرگ ملاشاه بدخشانی سروده شده باشد. نک: داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۴ داراشکوه، *حسنات العارفین*، صص ۶۲-۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۲-۷۳، ۷۵- ۷۷.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

خُلق، تازه روی، با سخای نفس، قلیل اعتراض، عذرپذیر، دارای شفقت تام نسبت به همه خلق.[۱]

دراویش در نزد داراشکوه جایگاه بالایی داشتند. او در یک دسته‌بندی، دراویش را به چهار دسته شامل عارف و عاشق و موحّد و محقق تقسیم می‌کرد.[۲] داراشکوه دراویش را قادر به انجام هر کار مشکل و آنان را مرهم هر ریش می‌دانست و برای ایشان، حتی پس از مرگ، قدرتِ «تَصرف» قائل بود، چنانکه می‌گوید:

هر کار که مشکل است درویش کند　　مرهم [به دلی][۳] نهد که او ریش کند
چون فوت شود تصرف‌اش افزاید　　شمشیر برهنه کار را [بیش][۴] کند[۵]

از عرفای هنود نیز بوده‌اند کسانی که ارتباط مستمری با داراشکوه داشته‌اند و بر او تأثیر نهاده‌اند. داراشکوه، کبیر و بابالال‌مندیه را از «اکمل عرفا»ی هنود دانسته و سخن بابالال را خطاب به خود نقل کرده است که گفت: «در هر قومی عارف و کامل می‌باشد که حق تعالی به برکت او آن قوم را نجات می‌دهد. تو منکر هیچ قومی مباش!»[۶] سخنی که نتیجهٔ عملی‌اش را می‌توان در ارتباطات فکری و فیزیکی داراشکوه با طیف‌های مختلف عرفا و شعرا و اولیاءالله و نیز در افکار متساهلانهٔ او ملاحظه کرد.[۷]

سفینة الاولیاء نخستین اثر عرفان‌نگاری اوست. داراشکوه کتاب *سفینة الاولیاء* را در

---

۱ داراشکوه، *سفینة الاولیاء*، صص ۳-۴.

۲ داراشکوه در قسم‌بندی دراویش می‌گوید:
درویش چهار قسم باشد بشناس　　دیگر همه بند گشتهٔ قیدِ لباس
هست عارف وعاشق [و] موحّد زان چار　　برتر ز همه محققی بی وسواس
(داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۲۰۳).

۳ در اصل: بدنی

۴ در اصل: پیش

۵ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۸۹.

۶ داراشکوه، *حسنات العارفین*، صص ۴۹، ۵۳.

۷ داراشکوه در *حسنات العارفین* به تأیید راه کسانی از عرفای هنود و غیر آن می‌پردازد، که از اهل ملامت و غیر آن بوده و پابند ظواهر شرع نبوده‌اند و تجاهر به فسق می‌کرده‌اند. مانندِ: صندل، بابا پیاری، شیخ حسین دهدهه، و صالح (نک: داراشکوه، *حسنات العارفین*، صص ۴۹- ۵۰، ۵۵- ۵۷، ۵۹-۶۰). سرمد کاشانی هم که چند سال پس از قتل داراشکوه، به دستور اورنگ زیب به قتل رسید (۱۰۷۲ق.)، از جمله یاران داراشکوه بود که دنیاگریز و دین ستیز بود و می‌گفت:
دنیا نکنم طلب که کمتر ز خس است　　بی دولت دیدار تو دین هم قفس است
خواهان وصالم و همین است سخن　　درخانه اگرکس است یک حرف بس است
سرمد کاشانی (۱۳۴۰)، *رباعیات سرمد ایرانی*، به تصحیح و اهتمام اردشیر خاضع، حیدرآباد دکن: انتشارات کتابفروشی خاضع، ص ۶؛ نیز برای برخورد علما با سرمد، نک:
Kalika-Ranjan Qanungo, V. 1, P. 368-371.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

«بیست و هفتم رمضان المبارک سال یکهزار و چهل و نه هجری»[۱] با نگاهی نقادانه نگاشت و آن را به شرح احوال و معجزات پیامبر(ص) و مناقب اصحاب و دوازده امام(س)[۲] و مقامات اولیاء، به ترتیب ذیل، اختصاص داد: حضرت رسول(ص)، خلفای راشدین(رض)، دوازده امام(س)، ائمهٔ مذاهب اهل سنت، بزرگان عرفای نخستین، شیوخ سلسلهٔ قادریه، شیوخ سلسلهٔ خواجه‌ها، شیوخ سلسلهٔ چشتیه، شیوخ سلسلهٔ کُبرویه، شیوخ سلسلهٔ سهروردیه، شیوخ متفرقه، نساءالعارفات، ازواج مطهرات پیامبر(ص) و بنات طاهرات پیامبر(ص).[۳] نکتهٔ جالب توجه این است که در بین سلسله‌ها و حتی شیوخ متفرقه، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، نامی از شیوخ خاندان صفوی برده نشده است.[۴]

محبت و عشق

محبت و عشق پیش‌گیرنده از زوال اخلاقی و مانعی برای زیاده‌خواهی نفسانی است. غایت عشق معشوق را که به نظر دیگری می‌آید، بر خود ترجیح دادن و رضای او را خواستن و نظر به غیر او نداشتن است. چنان که داراشکوه می‌گوید:

هرچه جز دوست رو به رو آمد — روی خود را ز جمله گردانیدیم
کنده بنیاد غیر از دل خود — گُلِ وحدت به جاش بنشاندیم[۵]

نیز، زیب النساء ـ برادرزادهٔ داراشکوه ـ می‌گوید:

کم ز برهمن مشو، در روش عاشقی — کز رگ جان می‌کُند رشتهٔ زنّار را
لازمهٔ عاشقی است، بر سر دار آمدن — شاد ز خود ساختن خاطر اغیار را[۶]

---

۱ داراشکوه، *سفینة الاولیاء*، ص ۳۷۲.

۲ داراشکوه «ایمة اثناعشررضی الله عنهم [را] بس بزرگ» می‌داند و می‌نویسد: «رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش را در دوستی و محبت اهل بیت باید شناخت.» اما، در عین حال «فضیلت و کمال و ولایت و کرامت را منحصر در... [ایشان ندانسته است.]» داراشکوه، *سفینه الاولیاء*، ص ۳۶.

۳ داراشکوه، *سفینة الاولیاء*، فهرست.

۴ با توجه به تلاش بسیاری که داراشکوه دارد تا نشان دهد در فضای تحقیق بی‌طرفانه عمل می‌کند، غفلت از ذکر نام شیخ صفی‌الدین اردبیلی و دیگر شیوخ صفوی ممکن است ناشی از درگیری‌های نظامی بین صفویان و تیموریان هند، در دورهٔ او بوده باشد.

۵ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۶ زیب النساء مخفی (۱۳۸۱)، *دیوان زیب النساء* مخفی، تحقیق و بررسی مهین دخت صدیقیان و ابوطالب میرعابدینی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۲۷.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

شرط عاشقی، «ترک هر دو عالم و پشت پا زدن» است.[۱] آنها که «حبّ دنیا» و با وجود علم خوب، «عمل شیطانی» دارند،[۲] نمی‌توانند راه به دنیای عشق برند. عشق است که نیرو می‌دهد، مسئولیت می‌آورد و شادی و رضایت خاطر جمعی می‌آفریند.

داراشکوه مدعی نیل به عشق و عرفان الهی بود. اما وصل او نه بر اساس «مجاهده» که بنابر «فضل الهی» محقق گردید که لازمه‌اش طی «مدارج عشق» نیست. روزبهان بقلی در طی مدارج عشق می‌نویسد:

> گه گه حق سبحانه تعالی از عموم خلایق جمعی را در ره عشق ازلی، بی‌زحمت مدارج عشق انسانی درآورد. بدایت ایشان مجاهدهٔ نفس باشد در عبودیت، تا با عبادت حق اُنس گیرند؛ دلشان به ذکر حق بیاساید، الفتشان با خلوت بود. زیرا که مشهدشان مقامات زهد بود، پیشه‌شان ورع و تقوی بود تا نور ایمان بر دل ایشان مستولی شود. پس از آن‌جا به منزل یقین شوند و ورای یقین مکاشفه است. چون در کشف ملکوت سیر کنند، در آن احوال منزلشان جز تفکر نیست، تا یقین در یقین مزید گیرد که در آن مقام شواهد غیبی است؛ خلاصهٔ یقین از رؤیت آن درآید.[۳]

داراشکوه هم نیل به چنین درجه‌ای از عشق و عرفان را از دو طریق «فضل الهی» و «مجاهدت» امکان‌پذیر دانسته:

> وصول به جناب تقدس او به دو طریق است: یکی به طریق فضل و آن چنان است که حق سبحانه و تعالی به فقیری برساند و آن مرشد کامل به یک نظر و توجه کار او تمام کند و پرده از چشم او بردارد و از خواب غفلت و پندار بیدار ساخته، بی رنج و ریاضت و شدت مجاهده، جمال معشوق حقیقی بنماید و او را از خودی او بستاند و به درجهٔ بی یسمع و بی یبصر رساند، ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم. دیگر به طریق مجاهدت و ریاضت.[۴]

---

۱ شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست؟ ترک کردن هردو عالم را و پشت پا زدن
(داراشکوه، *سفینه الاولیاء*، ص ۵).

۲ زاهدا با وجود چندین لاف چون نکردی به نفس خویش مصاف
حبّ دنیا پر است اندر دل چند گویی میان خلق گزاف
علم خوب و عمل چو شیطان است فعل با قولِ تو تمام خلاف
(داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۳۷).

۳ روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۶۶)، *عبهرالعاشقین*، تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسه از هنری کُربین و محمد معین، تهران: انتشارات منوچهری، چ۳، ص ۵۰.

۴ داراشکوه (۱۳۳۵)، *رسالهٔ حق نما*، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران: [بی‌نا]، ص۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

و در ادامه به نحوهٔ وصول خود به درجهٔ «فقر و عرفان» اشاره کرده و می‌نویسد: «... این فقیر را الله تعالی درجهٔ مرتبهٔ فتح الباب نموده و در چنین لباسی، درهای فقر و عرفان گشوده تا بر جهانیان واضح گردد که فضل او بی‌علّت است، آن را که می‌خواهد، در هر لباسی که باشد، به سوی خود می‌کشد....».[۱]

با وجود این که فضل الهی شامل حال داراشکوه شده بود، او از طریق تحقیق در مسائل تصوف و عرفان، با شیوه‌های مجاهدت و ریاضت آشنا گردید.[۲] داراشکوه در غزلیات‌اش درد، خستگی،[۳] کوچه گردی، تفرد، زردرنگی، دردآشنایی، ترک دویی و ما و تویی، رهایی از کفر و اسلام، جدایی از خاص و عام، هستی خود را دور انداختن، دل به دنیای دون ندادن، آزادی گزیدن از غیر دوست، بیزاری از همه چیز به خاطر معشوق و گذشتن از جاه را لازمهٔ طی طریق عرفان و نیل به توحید می‌داند.[۴]

تأثیر اجتماعی نگاه محبت‌آمیز و توحیدی

دنیای توحید، دنیای آزادی و آزادگی است. عشق نقطهٔ ثقل این دنیاست که هستی بر محور آن در حرکت است و چون بین عاشق و معشوق و عشق مباینتی وجود ندارد،[۵] همه چیز اوست و او همه چیز است:

گنج خفی ز پرده به اظهار آمده — در کوچه و محله و بازار آمده
معشوق هست گاه و گهی عشق و عاشق است — اطلاق او به قید گرفتار آمده
در وحدت‌اش چه شبه کسی را که دانش است — زاهد ز نقش خویش به انکار آمده[۶]

---

۱ همان، ص۴.

۲ داراشکوه سال‌ها عمر خود را صرف حضور در نزد پیران اهل عرفان کرد. در جایی به «خوشبو» مالیدن بر بدن پیر خود اشاره می‌کند و می‌نویسد که «چندین سال» خدمت استادش ـ حضرت باری ـ نموده و دلبستگی تام نسبت به او پیدا کرده، به طوری که هنگام جدا شدن از او بیتاب می‌شده است. او می‌نویسد: «هرگاه از خدمت ایشان وداع می‌شدم، از جدایی ایشان می‌گریستم». نک: داراشکوه، *حسنات العارفین*، صص ۷۰-۷۱.

۳ در معنای بیماری.

۴ نک: داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، صص ۱۰۴- ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۱-۱۴۳، ۱۵۰، ۱۹۵، ۱۹۸.

۵ داراشکوه در یکی از غزلیات‌اش، اتحاد عشق و عاشق و معشوق را چنین بیان کرده است:

چون جمال جان و جانان شد عیان — باز ماند ازخواب چشم عاشقان
محو گشتند اندر آن حُسن قدیم — نه از ایشان نام ماند و نی نشان
چون شدند اندر جمال یار گم — بی جمالی گشت پیدا در جهان
دید عاشق خویش را معشوق وعشق — گفت او انّی اناالله را از آن

(داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۴۹).

۶ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۶۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

خدا که هستی مظهر اوست،[۱] مرکز توجه مخلوقات است. عشق خالق به مخلوق و عشق مخلوق به مخلوق، وجهی از عشق الهی است. نگاه توحیدی و عشق الهی در فضای اجتماعی به شکل دوستاری و دلجویی از دیگران و توجه به احوال ایشان و عدم تفضیل خود بر کسان تظاهر می‌یابد. داراشکوه در قسمت شطحیّات الهی، تمثیلی دارد که وظیفهٔ عارف را در رعایت حال دیگران متذکر می‌گردد:

> خداوند فرموده: ای موسی بیمار شدم، مرا نپرسیدی! و گرسنه شدم، مرا طعام ندادی!
> موسی گفت: خداوندا! تو منزهی از این. گفت: فلان درویشِ مرا که بیمار بود، عیادت نکردی و گرسنه بود طعام ندادی، پس مرا نپرسیدی و طعام ندادی![۲]

و در شطحی از ابراهیم ادهم، دلجویی از خلق را بر فتح روم ترجیح داده و می‌گوید: «... اگر لحظه‌ای دل به دست آرم، از فتح روم دوست‌تر دارم.»[۳]

داراشکوه در همان حال که به گردآوری و نقل شطحیّات بزرگان پرداخته و با شطح دانستن همهٔ شطحیّات نقل شده[۴] موضع خویش را در قبال آن سخنان روشن ساخته است، عقاید خود را نیز در لابه‌لای سطور آورده است. او از تجربهٔ شخصی‌اش در نزدِ یکی از پیران خود داستانی تعریف کرده که حاکی از نگاه انسانی پیر مزبور به قشر ضعیف جامعه است و تذکر او تنبّهی است برای داراشکوه جوان. او می‌گوید که روزی در خدمت «حضرت باری[۵] ... زنانِ مزارعانی که در حوالی مسکن ایشان سکونت داشتند، در خدمت ایشان نشسته بودند و من همَ بودم. به من گفتند: این‌ها را دوست می‌داری؟ و رعایت این‌ها می‌کنی؟ گفتم: مرا با این‌ها کاری نیست. گفتند: این‌ها مزارعان تواند. محنت‌ها می‌کشند و زراعت می‌نمایند و خزانهٔ تو را پُر می‌سازند. با این‌ها مهربان می‌باش و رعایت می‌کن!».[۶] داراشکوه به درجه‌ای از معرفت انسانی می‌رسد که عالم را در قالب یک شخص می‌بیند و مایل به جداسازی آدمیان و تبعیض بین ایشان نیست. آخرین پیام او در *حسنات العارفین* این است که نباید بین مردم شکاف ایجاد کرد و با معیارهای

---

۱ داراشکوه این جهان و آن جهان را مظهر الهی دانسته و گفته است:

هست کونین همه مظهر آن نیکورخ — نیست جز او به میان دو جهان نیکورخ
پیش عشاق همه هست به جلوه ظاهر — هست از دیدهٔ اغیار نهان نیکورخ (داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۷۶).

۲ داراشکوه، *حسنات العارفین*، ص ۴.

۳ همان، ص ۷.

۴ همان، ص ۷۹.

۵ این پیر (مرگ ۱۰۶۲م.)، چون از بر زبان آوردن نام خود پرهیز می‌کرده، داراشکوه او را «حضرت باری» می‌خوانده است. نک: داراشکوه، *حسنات العارفین*، ص ۷۲.

۶ داراشکوه، *حسنات العارفین*، ص ۷۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

شخصی نیمی را رستگار و نیمی را نارستگار دانست.[۱] قانونگو، به‌درستی، داراشکوه را که با افکار انسانی‌اش در پی رفع موانع دوستی و ایجاد نزدیکی بین مسلمانان و هندوان بود، پیروز تاریخ می‌داند و معتقد است هرکس بخواهد این هدف را تعقیب کند، باید او را الگوی خود قرار دهد و کار را از جایی شروع کند که داراشکوه به آن جا رساند.[۲]

نتیجه‌گیری

حاصل کلام اینکه متصوفه و اهل طریقت، با تکیه بر آموزه‌های اسلام و تجربیات شخصی از محیط اجتماعی به هدف تهذیب نفس انسانها، آنها را به ترک ذمائم و توسل به عشق الهی و پرهیز از تبعیض اجتماعی فرا می‌خواندند. اما، آنان نیز با مقاومت‌های کسانی مواجه می‌شدند که در نپذیرفتن آموزه‌های ایشان استوار بودند. پاداش سالکان راه عشق، توان پایداری ایشان در برابر مصائب برای خدا و مخلوقات اوست. توصیهٔ نهایی داراشکوه برای دنیایی بهتر، توحیدباوری، صلح‌کل‌خواهی و فرو نهادن تعصب است. چنانکه می‌گوید:

نبود به جهان نکوتر از مشرب هیچ — باید که تو را بود جز او مطلب هیچ
توحید گزین و صلح کل پیش بگیر — بگذار تعصب که بود مذهب هیچ[۳]

منابع و مآخذ

- بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۶)، *عبهرالعاشقین*، تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسه از هنری کُربین و محمد معین، چ۳، تهران: انتشارات منوچهری.
- جلالی نائینی، محمدرضا (۱۳۵۶)، *حیات و آثار داراشکوه، اوپانیشاد: سرّ اکبر*، ترجمه محمد داراشکوه به سعی و اهتمام تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، چ۲، تهران: کتابخانهٔ طهوری.

۱ داراشکوه که از سلیمان مصری در سال ۱۰۶۴ق. در دهلی استقبال کرد و مدتی را در خدمت او گذراند، مطلبی را از او نقل کرده و در پایان به اظهار نظر انتقادی پرداخته و گفته است نباید بین آدمیان به بهانهٔ اسلام و کفر فاصله انداخت. او می‌نویسد: «[سلیمان مصری] می‌فرمودند که یکی از مفسران در تفسیر خود نوشته که نور محمد مصطفی - صلی الله علیه و سلّم - را در قندیلی آوردند. هرکه را نظر بر سر مبارک محمد افتاد از پادشاهان شد و هرکس که چشم محمد را دید از جملهٔ عارفان گشت و هر که سینهٔ مبارک محمد را دید از جملهٔ عاشقان گردید و هر که چشم بر بدن اسفل آن حضرت افتاد از نصاری و یهود و جهود و کافران شد. من [= داراشکوه] گفتم: هرگاه همه عالم یک شخص باشد و آن حقیقت محمد است، چرا راضی می‌شوی که نصف محمد در بهشت باشد و نصف در دوزخ؟ چه همه تن نیکوکار است و رستگار». نک: داراشکوه، *حسنات العارفین*، صص ۷۷-۷۸.

2 Kalika-Ranjan Qanungo, V. 1, pp. 374-375.

۳ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۸۸.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹)، *جهانگیرنامه: توزک جهانگیری*، به کوشش محمد هاشم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- داراشکوه، محمد (۱۳۵۲)، *حسنات العارفین*، با تصحیحات و مقدمهٔ سیدمخدوم رهین، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات ویسمن.
- ـــــ (۱۳۶۴)، *دیوان داراشکوه*، به کوشش محمدحسین حیدریان، تهران: نشر نوید.
- ـــــ (۱۸۵۳م.)، *سفینة الاولیاء*، به اهتمام مستر بیل، اگره: مدرسه اگره.
- ـــــ (۱۳۵۶)، *اوپانیشاد: سرّ اکبر*، چ۲، به سعی و اهتمام تاراچند و محمد رضا نائینی، تهران: کتابخانهٔ طهوری.
- ـــــ (۱۳۳۵)، *رسالهٔ حق نما*، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران: چاپ تابان.
- *رباعیات سرمد ایرانی* (۱۳۴۰)، به تصحیح و اهتمام اردشیر خاضع، حیدرآباد دکن: انتشارات کتابفروشی خاضع.
- مخفی، زیب النساء (۱۳۸۱)، *دیوان زیب النساء* مخفی، تحقیق و بررسی مهین دخت صدیقیان و ابوطالب میرعابدینی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

-Cole, W. Owen and Piara Singh Sambhi (1972), *The Sikhs: Their Religious Beliefs and Practices*, London: Routledge & Kegan Paul.

-Husain, Tasadduq (2002), "The Spiritual Journey of Dara Shikoh," *Social Scientist*, Vol. 30, Nos. 7-8, July-August, pp, 54-66, http:// www,jstor,org/stable/3518151,

-Islam, Riazul (1970), *Indo-Persian Relations*, Tehran: Iranian Culture Foundation.

-Qureshi, Ishtiaq Husain (1972), *Ulema in Politics*, Karachi: Ma'aref Ltd.

-Qanungo, Kalika-Ranjan (1935), *Dara Shukoh*, V, 1, Calcutta: M, C, Sarkar & Sons, Ld.

-Schimmel, Annemarie (1975), *Mystical Dimensions of Islam*, Chapel Hill: The University of North Carolina Press.

-Wink, Andre (2009), *Akbar*, Oxford: Oneworld Publications.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.4.4]
[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]